

آلبر کامو

در باب شورش و شورشگری

مجموعه مقالات |

محمدصادق رئیسی



تهران، ۱۳۹۹

## فهرست

|     |                                |
|-----|--------------------------------|
| ۹   | پیشگفتار مترجم فارسی           |
| ۱۳  | پیشگفتار نویسنده               |
| ۲۳  | شورشگر                         |
| ۳۸  | ۱. شورش متافیزیکی              |
| ۴۲  | ۲. شورش تاریخی                 |
| ۵۲  | ۳. تروریسم فردی                |
| ۵۵  | ۴. ترک تقوا                    |
| ۶۱  | ۵. سه شخصیت در جن‌زدگان        |
| ۸۱  | آدم‌کُشان سخت‌گیر              |
| ۹۶  | ۱. مسیر چیکالفا                |
| ۱۰۱ | تروریسم دولتی و ترور غیرعقلانی |
| ۱۱۹ | شورش و انقلاب                  |
| ۱۲۹ | تفکر بی‌نهایت: شورش و قتل      |
| ۱۳۳ | ۱. قتل پوچ‌انگاران             |
| ۱۴۰ | ۲. قتل تاریخی                  |
| ۱۵۱ | نمایه                          |

## پیشگفتار مترجم فارسی

آلبر کامو، (۱۹۶۰-۱۹۱۳)، در ادبیات و فلسفه جهان آن قدر نامی بزرگ است که به نظر نمی‌آید بشود در باره او و آثارش برای مخاطب چندان سخن تازه‌ای گفت. کسی که جایزه نوبل‌اش سروصدای زیادی در جهان به راه انداخت. خطابه‌اش به یکی از اثرگذارترین خطابه‌ها بدل شد. جوان‌ترین برنده در تاریخ اعطای جایزه لقب گرفت، پیچیدگی شخصیت‌اش از او انسانی ساخته که هر روز، شاهد کشف زوایای تازه‌ای از درون اویم. کاموی ادیب، کاموی فیلسوف، کاموی انقلابی، و شق اول و آخر، کاموی عاشق...

آلبر کامو نامی نیست که بشود از او برای خواننده سخنی و حرف و حدیثی تازه گفت. با این همه، از کامو گفتن همواره شنیدنی است. مثل چه بسا نویسندگان و شاعرانی که، بدون این که حتی کتابی از آنان خوانده باشیم، بی‌پروا دوستشان داریم. کامو از این دست نویسندگان است. تا اینجا فحوای سخن، کاموی داستان‌نویس است. کفه‌ای که آن قدر سنگین است که در همه جای جهان همچنان خود را سرپا نگه

دلایل ناامید بودنش تکیه کند به آنچه در انسان نفرت او را برمی‌انگیزاند اصرار می‌ورزد، شاید به مفهوم واقعی اضطرابش چندان آگاه نیست.»

در ژوئن ۱۹۳۹ مجموعه مقالاتی تحت عنوان «فقر در قباایلیه» را نگاشت که کیفرخواستی علیه استعمارگران بود: «نفرت آور است اگر گفته شود قباایلیه‌ای‌ها با فقر خو گرفته‌اند. نفرت آور است اگر گفته شود این مردم همان نیازهای ما را ندارند؛ در یکی از روزها، صبح زود، در نیزی‌اوزو (شهری در غرب قباایلیه) کودکانی ژنده‌پوش را دیدم که بر سر تصاحب محتویات یک سطل آشغال با سگ‌ها درگیر شده بودند. یکی از ساکنان محل گفت: صبح‌ها همیشه همین‌طور است.» تعداد بسیاری از این مقاله‌ها در کتاب در «گذر روزها»، رویدادنگاری الجزایر به چاپ رسیده‌است. در ۱۹۳۹ کامونشریه ریواژ (ساحل‌ها) را با مشارکت ادی‌زیو و روبلس بنیان گذاشت. در سپتامبر همان سال جنگ جهانی دوم آغاز شد و روزنامه آلژره ریپوبلیکن که با سانسور دست و پنجه نرم می‌کرد، در بیست و هشتم اکتبر تعطیل شد و به جایش لوسوار ریپوبلیکن منتشر شد که گستره نشر آن شهر الجزیره بود. انتشار این روزنامه نیز به نوبه خود در دهم ژانویه ۱۹۴۰ به حالت تعلیق درآمد و پس از آن کامو کوشید که با ورود به ارتش به جنگ برود، ولی به دلیل وضعیت جسمانی و گرفتاری‌اش به بیماری سل نتوانست عضو ارتش شود. او سپس در مجله آن‌زمان مخفی «کمبا» شروع به فعالیت علیه نازی‌ها می‌کند و در مدت اشغال فرانسه به این فعالیت ادامه می‌دهد. بعد از جنگ نیز کمبا اولین مجله‌ای است که او در آن مشغول به کار می‌شود.

داشته است، اما کامو کفه دیگری نیز دارد، که چندان دیده نشده است، یا کمتر دیده شده، دست‌کم در جامعه ما چه بسا بیشتر، و آن کاموی جستارنویس است. از نوشتن در مطبوعات و مقالاتی در زمینه مناسبات اجتماعی و تمایل به تفکرهایی انسان از قیود قراردادهای دست‌وپاگیر اجتماعی تا تبیین نظریه‌ها و تئوری‌های جامعه‌شناسانه ادبی در همگامی و همسویی و البته هم‌نوایی با اجتماع و صد البته مردم. کامو از این حیث نویسنده‌ای است قهار و قدر، که بی‌پروا و جسور به تفکر حاکم بر جهان می‌تازد. به شورش و مقاومت می‌اندیشد و می‌پردازد. نه به کلام، که در عمل نیز همپای مردم گاه قدم به خیابان می‌گذارد. قرن حاضر را قرن وحشت، قرن کشت و کشتار و غارت می‌خواند. قرن قربانیان و قرن جلادان. جهان همواره و پیوسته با این دو قطب مواجه بوده و خواهد بود.

موضوع کتاب حاضر هم از این نیمه آخر کامو سرچشمه می‌گیرد. عصر انقلابات و کشت و کشتار و ترور؛ موضوعاتی که در جهان آن سال‌ها به امری رایج بدل شده بود. و کامو آن را دستمایه نظریات فلسفی و اجتماعی خود قرار داد. حاصل این تفکرات مقالاتی شد در حوزه «قتل و ترور» که بخشی از آنها در این کتاب گرد هم آمدند. کامو تقریباً نزدیک به ۱۶۵ مقاله در روزنامه‌ها، مجلات و نشریات مختلف از جمله کمبا به چاپ رساند. حاصل فعالیت مطبوعاتی کامو بعدها در سال ۱۹۳۸ در روزنامه تازه تأسیس جبهه خلق الجزایر، آلژره ریپوبلیکن (الجزیره جمهوری خواه) که پاسکال پیا آن را اداره می‌کرد، به کار پرداخت. با انتشار تهوع سارتر، کامو در آلژره ریپوبلیکن نقدی بر آن نوشت: «قهرمان آقای سارتر، وقتی به جای آن که بر عظمت برخی

را از خودش بگیرد، چون هیچ چیز دیگری ندارد تا به آن تاسی جوید این مسئله باید موافقت خود را جهت بررسی و مطالعه اعلام نماید تا بیاموزد چگونه عمل کند.

## شورشگر

شورشگر کیست؟ انسانی که می‌گوید: نه: یعنی امتناعی که اشاره‌ای به اعتراض ندارد. وی همچنین کسی است که می‌گوید: آری؛ مادامی که اندیشیدن به خویشتن را از سر بگیرد. بنده‌ای که به سراسر زندگی خود نظم بخشیده باشد، به ناگاه به سرش می‌زند که دیگر قادر به اطاعت از فرامین تازه نیست. او از «نه» گفتن چه مقصودی دارد؟ مثلاً منظورش این است که «این مسئله مدت مدیدی ادامه داشته است»، «بسیار دور امانه پیش‌تر»، «شما دارید به دوردست‌ها گام برمی‌دارید»، یا دیگر بار «محدودیت‌هایی قطعی وجود دارند که در ورای آنها گام برنخواهید داشت». به عبارت دیگر پاسخ «نه» تأییدی بر هستی بینایی است. شما همان مفهوم را در تفکر فرد شورشگر می‌یابید که فرد دیگر دارد با «اغراق» می‌گوید، که دارد اقتدار خود را تا فراسوی محدودیتی می‌رساند تا نسبت به حقوق دیگری تعدی کند. او سر به شورش برمی‌دارد، زیرا قاطعانه از تن‌دردادن به شرایط به ظاهر تحمل‌ناپذیر سر باز می‌زند و به همین دلیل، با سردرگمی متقاعد می‌شود که جایگاهش توجیه می‌شود یا

تا حدی به این علت که پیش خود فکر می‌کند «حق با اوست...» شورش، بدون درک این که جایی، به شیوه‌ای توجیه شوید، وجود داشته باشد. در این شیوه است که شورشگر زمانی هم می‌گوید آری و هم نه. او اظهار می‌دارد که محدودیت‌هایی وجود دارند و همچنین مظنون است - و آرزو دارد - هستی اشیاء معین آن سوی این محدودیت‌ها محفوظ بمانند. او سرسختانه اصرار می‌ورزد که امور مسلّمی درون او هستند که «ارزشمند»ند... و این که باید در نظر گرفته شوند.

در هر اقدام به شورش، انسان دلواپس تجربه‌هایی می‌شد که نه تنها درکی از تنفر مفرط به تعدی حقوقش داشته، بلکه نوعی صداقت کامل و خودانگیخته با جنبه‌هایی قطعی از خودش بوده. از این رو، او تلویحاً وارد بازی معیار ارزش‌هایی بسیار دورتر از وجود نادرستی می‌شود که مشتاق است به هر بهایی آنها را حفظ نماید. او دست کم تا حدی این نکته را آرام حفظ کرده است و در ناامیدی، شرط تسلیم را پذیرفته، حتی پذیرفته آن را ناعادلانه در نظر گیرد. آرام نگه داشتن باید پذیرفتن خود برای باور به این باشد که شما هیچ عقیده‌ای ندارید، در طلب چیزی نیستید؛ و در موارد مشخص، آن را با خواسته واقعی هیچ چیزی محاسبه نمی‌کنید. یأس همچون پوچ‌گرایی، ترجیح می‌دهد همه چیز را در امر کلی و هیچ را در امر جزئی در نظر بگیرد. سکوت این نگرش را بسیار با خرسندی بیان می‌کند. اما از لحظه‌ای که شورشی صدای خود را پیدا می‌کند - حتی اگر هیچ چیز جز «نه» گفتن نباید بگوید - شروع می‌کند به، در نظر گرفتن چیزهای جزئی و با درکی ریشه‌شناختی،

شورشی یک فرصت طلب<sup>۱</sup> است. او که زیر تازیانه ارباب شلاق می‌خورد، به ناگاه برمی‌گردد و با او رودررو می‌شود. برمی‌گزیند چه چیزی رجحان است و چه چیزی ارجح نیست. نه این که هر ارزشی به شورش منتهی می‌شود، بلکه هر شورشی به طور ضمنی در پی ارزش است. یا آیا اصلاً مسئله ارزش‌هاست؟

بیداری وجدان، مهم نیست چگونه ممکن است موجب سردرگمی شود، باری از هر عمل شورشی آغاز می‌شود و با فهم آنی، تظاهر چیزی است که فرد شورشی می‌تواند حتی اگر تنها برای لحظه‌ای هم که شده خود را بشناسد. این هویت بخشی تا هم اینک هرگز به کلی شناخته شده بود. بنده پیش از طغیان در خود، تمامی فرامینی را که بر او تحمیل می‌شد می‌پذیرفت. او حتی پیوسته فرمان می‌برد، بدون این که علیه آن فرامین واکنش نشان دهد، فرامینی که به طور قابل توجهی اهانت آمیزتر از آن بود که از آن امتناع می‌ورزید. او شکیب بود و اگر چه شاید در خود اعتراض می‌کرد، آشکارا دقیق‌تر از علایق ضروری اش بود - که در آن آرام می‌گرفت - تا آگاهی از حقوق خاص خودش. اما با فقدان شکیبایی - با ناشکیبایی - واکنشی را آغاز می‌کند که قادر است هر چیزی را که تا این لحظه پذیرفته، گسترش دهد، و این که تقریباً همیشه معطوف به گذشته است. عن قریب بنده از فرمانبرداری دستورات اهانت آمیز اربابش سر باز می‌زند، شرط بندگی را رد می‌کند. عمل شورش، او را به فراسوی نقطه‌ای می‌برد که به واسطه سادگی اجتناب او

۱- نویسنده در اینجا از واژه "turncoat" استفاده کرده که به این گونه افراد در اصطلاح سیاسی «عضو حزب باد» اطلاق می‌شود.

چیزی باشد و حتی فراتر از این، شاید، مفهوم فرمانبرداری فرد نسبت به صلاح عمومی است. ظهور مفهوم «همه یا هیچ» نشان می‌دهد که شورش، در تضاد با عقیده کنونی و با وجود این حقیقت که از هر آن چیزی ناشی می‌شود که سرسخت‌ترین فردگرایی در انسان است، همین مفهوم فردی را درهم می‌ریزد. اگر فردی حقیقتاً راضی به مردن باشد و هنگامی که موقعیت آن پیش آید، مرگ را به مثابه برآیند شورش خود می‌پذیرد، او وانمود می‌کند که مشتاق است به خاطر صلاح عمومی دست به فداکاری بزند، زیرا به نظر، از سرنوشت خودش مهم‌تر می‌باشد. اگر خطر مرگ را به انکار حقوقی ترجیح می‌دهد تا از آن بترسد، به این خاطر است که در نظر می‌گیرد آیندگان مهم‌تر از اویند. بهترین او به نام ارزش‌های مسلمی قد علم می‌کند که هنوز نامعین‌اند، بلکه احساس می‌کند برای خودش و برای همه انسان‌ها یکسان است. مال‌الزام قطعی را در هرگونه کنش انقلابی می‌بینیم که به سمت چیزی گسترش می‌یابد، کنشی که از فرد پیشی می‌گیرد، پنداری او را از تنهایی قرضی اش دور می‌سازد و او را به بهانه همین کنش مورد استفاده قرار می‌دهد. اما این ارزش چندانی ندارد که مفهوم ارزش‌ها همچون سابق وجود با هر نوع کنش در جهت مخالف با مکاتب ناب تاریخی فلسفه حرکت کند، مکاتبی که در آن ارزش‌ها (ارزش‌هایی که تاکنون پدید آمده‌اند) فی‌نفسه با عمل خودشان ایجاد می‌شوند. تحلیل شورش عاقلانه به سوءظنی سوق می‌دهد که در نقطه مقابل با قیاس‌های منطقی تکرر معاصر سرشت بشری وجود دارد، همان‌گونه که یونانیان بدان باور داشتند. اگر فی‌نفسه ارزشی ندارد، چرا شورش می‌کنند؟ بنده از خودش به خاطر همه در جهان به دفاع برمی‌خیزد، هنگامی که به این

از بندگی به دست آمده. او یا از مرزهایی که از در ضدیت با آن به وجود آمده، فراتر می‌گذارد و خواهان آن است که اینک باید با وی با حقوق برابر رفتار شود. در اصل آنچه به زعم فرد شورشی، مخالف امر لجوجانه‌ای بوده که به او شخصیت بخشید. او نسبت به هر چیزی عزت نفس پیدا می‌کند و اظهار می‌دارد نسبت به زندگی خود رجحان دارد. این عمل برای او به تقدسی متعالی بدل می‌شود. با این که از قبل مشتاق مصالحه بوده، اما به ناگهان بنده نگرشی از قانون همه یا هیچ را می‌پذیرد. دانش پدید می‌آید و وجدان بیدار می‌شود.

اما پیدااست دانشی را که به دست می‌آورد؛ دانش «همگانی» است که هنوز هم تقریباً مبهم است و دانش «هیچ» که اظهار می‌کند احتمال فداکاری فرد شورشی با قانون «همه» است. شورشی خودش می‌خواهد «همه» باشد - خود را کاملاً با همین موهبتی بشناسد که ناگهان از آن آگاه شده است و موهبتی که آرزو می‌کند به رسمیت شناخته شود و همچون تجسمی آن را اظهار می‌کند - یا «هیچ»، که به نظر می‌رسد به واسطه قدرتی که بر او حکمرانی می‌کند، کاملاً ویران شده. او به عنوان آخرین گزارش خواهان پذیرش شکست غایی است که همانا مرگ می‌باشد، بیش از آن که از آخرین آئین دینی محروم بوده باشد، که برای مثال آن را آزادی می‌نامید. با پاهای ایستاده مردن بهتر است تا زانو زدن برای زندگی. ارزش‌ها، مطابق با بهترین اختیارها، معمولاً گذار از حقایق به حقوق را بر عهده دارند، از آنچه تمایل دارد خواستنی باشد (معمولاً به وسیله آنچه عموماً خواستنی در نظر گرفته می‌شود). انتقال از حقایق به حقوق آشکار است، همان‌گونه که در کنش شورش دیده‌ایم، همان‌گونه گذار از «این چگونه چیزی باید باشد»، تا «اینکه می‌خواهم چگونه

نتیجه می‌رسد سلطهٔ چیزی درون او رخنه کرده است که تنها متعلق به او نیست. بلکه در پیوند با دیگرانسان‌ها قرار دارد. حتی با فردی که به او توهین می‌شود و مورد تعدی قرار می‌گیرد.

دو مشاهده، این بحث را مورد حمایت قرار خواهند داد. نخست، می‌توانیم ببینیم که یک عمل شورشی اساساً عملی خودمدارانه نیست. بدون تردید می‌تواند مقاصد خودمدارانه داشته باشد. اما شما می‌توانید به یک اندازه علیه دروغ سربه شورش بردارید همچنان که علیه ستم و بیداد به درستی سربه شورش برمی‌دارید. علاوه بر این، فرد شورشی - در لحظهٔ والای انگیزهٔ خود؛ و مهم نیست که با چه مقاصدی - هیچ چیزی را در نهاد خویش نگه نمی‌دارد و خود به تمامی آن را بر عهده می‌گیرد. او بدون تردید خواهان احترام است، اما تنها تا آنجایی که خودش را در کل با انسانیت بشناساند.

آنگاه توجه خواهیم کرد که انقلاب تنها در میان افراد تحت ستم به وقوع نمی‌پیوندد، بلکه می‌تواند در منظرهٔ صرف بیدادی نیز رخ دهد که فرد دیگری قربانی می‌شود. در چنین مواردی احساسی از شناخت افراد دیگر وجود دارد، و پرواضح است که پرسشی بر شناخت روان شناختی نیست - بهانه‌ای صرف است که به واسطهٔ آن فرد تدبیری اتخاذ می‌کند تا دریابد این اوست که مورد ستم واقع شده است. این مسئله حتی می‌تواند زمانی رخ دهد که ما قادر نیستیم از افراد دیگر حمایت کنیم، زیرا در رفتاری که خود ما بدون شورش آن را می‌پذیریم، مورد توهین واقع می‌شوند. خودکشی‌های تروریست‌های روسی در سیبری، به عنوان اعتراضی علیه رفقای شلاق خورده‌شان نمونه‌ای در همین رابطه است. نه این که مسئله‌ای از یک انباشت علایق باشد. بی‌عدالتی‌هایی بر